

From Absolute Prohibition to Positive Obligations: The Evolution of the Concept of Torture Prevention in the Practice of International Bodies

1. Abolghasem Feyzabadi: PhD Student, Department of Public International Law, Alborz Campus, University of Tehran, Tehran, Iran
2. Ahmad Momeni Rad*: Assistant Professor, Department of Public Law, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: momenirad@ut.ac.ir (Corresponding Author)

ABSTRACT

The prohibition of torture constitutes a peremptory norm (*jus cogens*) of international law and one of the most fundamental principles of human rights law. Nevertheless, the continuing occurrence of torture demonstrates that prohibition alone is insufficient to ensure the effective prevention of this practice. This study aims to elucidate the evolution of the concept of torture prevention and to examine the development of states' positive obligations under international law by analyzing the role of international instruments and institutions in shaping this approach. Employing a descriptive–analytical method, the study is based on international legal instruments and the practice and jurisprudence of the Committee against Torture, the Subcommittee on Prevention of Torture, the European Court of Human Rights, the Inter-American Court of Human Rights, as well as the complementary role of the International Criminal Court. The findings demonstrate that the concept of torture prevention has evolved beyond the mere obligation to refrain from engaging in acts of torture and now encompasses a range of positive obligations, including the criminalization of torture, the training of public officials, monitoring places of deprivation of liberty, conducting effective investigations, protecting victims, establishing national preventive mechanisms, and ensuring accountability for perpetrators. The prevention of torture in contemporary international law is therefore founded upon the effective implementation of states' positive obligations, and international responsibility is not limited to the direct commission of torture; a state's failure to adopt and implement appropriate preventive measures may likewise give rise to international responsibility.

Keywords: *prevention of torture, international law, positive obligations, Convention against Torture*

How to cite: Feyzabadi, A. & Momeni Rad, A. (2026). From Absolute Prohibition to Positive Obligations: The Evolution of the Concept of Torture Prevention in the Practice of International Bodies. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(4), 1-23.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 23 May 2026
Revise Date: 14 October 2026
Accept Date: 21 October 2026
Publish Date: 23 October 2026



پژوهش‌هاک تطبیقه فقه،

حقوق و سیاست

از ممنوعیت مطلق تا تعهدات مثبت؛ تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در رویه نهادهای بین المللی

۱. ابوالقاسم فیض آبادی: دانشجوی دکتری، گروه حقوق بین الملل عمومی، دانشگاه پردیس البرز، دانشگاه تهران، تهران، ایران
۲. احمد مومنی راد*: دانشیار، گروه حقوق عمومی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. پست الکترونیک: momenirad@ut.ac.ir (نویسنده مسئول)

چکیده

ممنوعیت شکنجه از قواعد آمره حقوق بین الملل و از بنیادی ترین اصول حقوق بشر است؛ باین حال، تداوم وقوع شکنجه نشان می دهد که ممنوعیت صرف، برای پیشگیری مؤثر از این پدیده کافی نیست. این پژوهش با هدف تبیین تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه و بررسی توسعه تعهدات مثبت دولت ها در حقوق بین الملل، نقش اسناد و نهادهای بین المللی را در شکل گیری این رویکرد تحلیل می کند. پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه اسناد بین المللی، رویه کمیته منع شکنجه، زیر کمیته پیشگیری از شکنجه، دیوان اروپایی حقوق بشر، دیوان بین آمریکایی حقوق بشر و نقش مکمل دیوان کیفری بین المللی انجام شده است. یافته ها نشان می دهد که مفهوم پیشگیری از شکنجه از تعهد صرف به خودداری از ارتکاب شکنجه فراتر رفته و مجموعه ای از تعهدات مثبت، از جمله جرم انگاری شکنجه، آموزش مأموران، نظارت بر اماکن سلب آزادی، انجام تحقیقات مؤثر، حمایت از قربانیان، ایجاد سازوکارهای ملی پیشگیری و تضمین پاسخگویی مرتکبان را در بر می گیرد. پیشگیری از شکنجه در حقوق بین الملل معاصر بر اجرای تعهدات مثبت دولت ها استوار است و مسئولیت بین المللی دولت ها تنها به ارتکاب مستقیم شکنجه محدود نمی شود، بلکه قصور در انجام اقدامات پیشگیرانه نیز می تواند موجب مسئولیت بین المللی آنان شود.

واژگان کلیدی: پیشگیری از شکنجه، حقوق بین الملل، تعهدات مثبت، کنوانسیون منع شکنجه

نحوه استناددهی: فیض آبادی، ابوالقاسم، و مومنی راد، احمد. (۱۴۰۵). از ممنوعیت مطلق تا تعهدات مثبت؛ تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در رویه نهادهای بین المللی. پژوهش های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۴)، ۱-۲۳.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ خرداد ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۲ مهر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۹ مهر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ: ۱ آبان ۱۴۰۵



منع شکنجه از بنیادی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل حقوق بشر و از محدود قواعدی است که امروزه به‌عنوان قاعده آمره و تعهدی در برابر جامعه بین‌المللی شناخته می‌شود. بر این اساس، هیچ وضعیت استثنایی، از جمله جنگ، وضعیت اضطراری، مبارزه با تروریسم یا حفظ نظم عمومی، نمی‌تواند توجیه‌کننده توسل به شکنجه یا سایر رفتارها و مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز باشد. این اصل در اسناد بنیادین حقوق بین‌الملل و رویه نهادهای نظارتی و قضایی بین‌المللی به‌صراحت مورد تأکید قرار گرفته است (Nowak & McArthur, 2008; Rodley & Pollard, 2009).

با وجود تثبیت این ممنوعیت، گزارش‌های نهادهای بین‌المللی همچنان از استمرار شکنجه در مراحل بازداشت، بازجویی و نگهداری اشخاص حکایت دارد. این وضعیت نشان می‌دهد که شناسایی ممنوعیت حقوقی، به‌تنهایی برای پیشگیری از شکنجه کافی نیست و ضعف سازوکارهای نظارتی، بی‌کیفرمانی مرتکبان، ناکارآمدی نظام‌های پاسخگویی و فقدان آموزش تخصصی مأموران از مهم‌ترین عوامل تداوم این پدیده به‌شمار می‌روند (Association for the Prevention of, 2010).

در نتیجه، حقوق بین‌الملل از رویکرد سنتی مبتنی بر تعهدات سلبی دولت‌ها به‌سوی شناسایی تعهدات مثبت در زمینه پیشگیری از شکنجه تحول یافته است. مطابق این رویکرد، دولت‌ها افزون بر خودداری از ارتکاب شکنجه، مکلف به اتخاذ تدابیر تقنینی، اجرایی، اداری و قضایی برای پیشگیری از آن هستند؛ از جمله جرم‌انگاری شکنجه، آموزش مأموران، نظارت بر اماکن سلب آزادی، انجام تحقیقات مؤثر، حمایت از قربانیان و ایجاد سازوکارهای ملی پیشگیری (Burgers & Danelius, 1988).

کنوانسیون منع شکنجه (۱۹۸۴) و پروتکل اختیاری آن (۲۰۰۲) نقطه عطف این تحول به‌شمار می‌روند. افزون بر این، رویه کمیته منع شکنجه، زیرکمیته پیشگیری از شکنجه، دیوان اروپایی حقوق بشر و دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر، با تفسیر پویا از اسناد بین‌المللی، نقش مهمی در توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها ایفا کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که امروزه قصور در اتخاذ اقدامات پیشگیرانه نیز می‌تواند موجب مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها شود.

پرسش اصلی این پژوهش آن است که مفهوم پیشگیری از شکنجه در پرتو رویه نهادهای بین‌المللی چگونه از یک تعهد سلبی به مجموعه‌ای از تعهدات مثبت دولت‌ها تحول یافته است و مهم‌ترین جلوه‌های این تعهدات و آثار آن بر مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها چیست. فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که رویه نهادهای بین‌المللی، به‌ویژه از دهه ۱۹۹۰، با تفسیر موسع تعهدات ناشی از کنوانسیون منع شکنجه و سایر اسناد حقوق بشری، دامنه مسئولیت دولت‌ها را به اتخاذ اقدامات پیشگیرانه و حمایتی گسترش داده است.

این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و بر پایه اسناد بین‌المللی، رویه نهادهای معاهده‌ای، آرای مراجع قضایی بین‌المللی و منابع کتابخانه‌ای، تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه و آثار آن بر توسعه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها را بررسی می‌کند. نوآوری پژوهش در تحلیل تطبیقی و رویه‌محور آرای نهادهای بین‌المللی و تبیین نقش آن‌ها در توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها و تقویت الگوی پیشگیری ساختاری از شکنجه است.

مفهوم ممنوعیت مطلق شکنجه و جایگاه آن در حقوق بین‌الملل

منع شکنجه از بنیادی‌ترین اصول حقوق بین‌الملل معاصر و از مهم‌ترین جلوه‌های حمایت از کرامت ذاتی انسان است. برخلاف بسیاری از حقوق بنیادین که در شرایط استثنایی ممکن است محدود شوند، ممنوعیت شکنجه ماهیتی مطلق دارد و هیچ وضعیتی، از جمله جنگ، وضعیت اضطراری، مبارزه با تروریسم، ناآرامی‌های داخلی یا دستور مقام مافوق، نمی‌تواند توجیه‌کننده ارتکاب آن باشد. از این‌رو، این اصل در زمره

هنجارهای بنیادین حقوق بین‌الملل قرار گرفته و در اسناد جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر و نیز رویه مراجع بین‌المللی به‌عنوان حقی غیرقابل تعلیق مورد شناسایی قرار گرفته است (Burgers & Danelius, 1988; Harris et al., 2018; Nowak & McArthur, 2008). با وجود این جایگاه، تجربه اجرای اسناد بین‌المللی نشان داده است که ممنوعیت حقوقی شکنجه به‌تنهایی برای جلوگیری از وقوع آن کافی نیست. ضعف نظام‌های نظارتی، ناکارآمدی تحقیقات، نبود تضمین‌های دادرسی، شرایط نامناسب اماکن سلب آزادی و مصونیت مرتکبان از مهم‌ترین عوامل استمرار شکنجه در بسیاری از کشورها به‌شمار می‌روند. همین واقعیت موجب شد که حقوق بین‌الملل از رویکرد صرفاً مبتنی بر منع شکنجه به‌سوی توسعه سازوکارهای پیشگیرانه و تعهدات مثبت دولت‌ها حرکت کند (Nowak & McArthur, 2008). از منظر حقوقی، منع شکنجه در تقاطع حقوق بین‌الملل حقوق بشر، حقوق بشردوستانه و حقوق کیفری بین‌المللی قرار دارد. شکنجه در نظام حقوق بشر نقض کرامت انسانی، در مخاصمات مسلحانه می‌تواند جنایت جنگی و در شرایط مقرر، جنایت علیه بشریت محسوب شود. این هم‌پوشانی نشان می‌دهد که منع شکنجه صرفاً تعهدی قراردادی میان دولت‌ها نیست، بلکه یکی از ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی است که تمامی شاخه‌های اصلی حقوق بین‌الملل از آن حمایت می‌کنند (Cassese et al., 2013). بر این اساس، تحول رویه نهادهای بین‌المللی موجب شده است که مفهوم منع شکنجه از یک تعهد صرفاً سلبی به مجموعه‌ای از تعهدات مثبت، از جمله پیشگیری، نظارت، تحقیق، مجازات، جبران خسارت و تضمین عدم تکرار گسترش یابد. این تحول، مبنای نظری بررسی قاعده آمره بودن ممنوعیت شکنجه، تعهدات سلبی دولت‌ها، محدودیت‌های رویکرد سنتی و ارتباط آن با تعهدات ارگا امنس را در بخش‌های بعدی فراهم می‌کند.

شکنجه به‌عنوان قاعده آمره

ممنوعیت شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر از جایگاهی فراتر از یک تعهد قراردادی یا عرفی برخوردار است و به‌عنوان یکی از بارزترین مصادیق قواعد آمره شناخته می‌شود. مطابق ماده ۵۳ کنوانسیون وین درباره حقوق معاهدات، قواعد آمره هنجارهایی هستند که جامعه بین‌المللی آن‌ها را به‌عنوان قواعد بنیادین پذیرفته و هیچ دولت یا معاهده‌ای نمی‌تواند برخلاف آن‌ها تعهد معتبر ایجاد کند (Ziaei Bigdeli, 2022). هرچند کنوانسیون مصادیق این قواعد را مشخص نکرده است، رویه قضایی و دکترین حقوق بین‌الملل ممنوعیت شکنجه را از مهم‌ترین نمونه‌های آن می‌دانند.

شناسایی ممنوعیت شکنجه به‌عنوان قاعده آمره، نتیجه تحول حقوق بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم و توجه روزافزون به حمایت از کرامت ذاتی انسان است. این اصل در اسناد متعددی از جمله اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و کنوانسیون منع شکنجه به‌عنوان حقی غیرقابل تعلیق مورد شناسایی قرار گرفته است. بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون منع شکنجه نیز تصریح می‌کند که هیچ وضعیت استثنایی، از جمله جنگ، بی‌ثباتی سیاسی، تهدید امنیت ملی یا دستور مقام مافوق، نمی‌تواند توجیه‌کننده شکنجه باشد (Evans, 2020; Nowak & McArthur, 2008).

رویه مراجع بین‌المللی نقش مهمی در تثبیت این جایگاه ایفا کرده است. دیوان کیفری بین‌المللی برای یوگسلاوی سابق در پرونده Furundžija ممنوعیت شکنجه را از قواعد آمره دانست و اعلام کرد که هیچ قانون داخلی یا توافق بین‌المللی نمی‌تواند آن را محدود کند (Cassese et al., 2013). همچنین، دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه Belgium v. Senegal با تأکید بر تعهد دولت‌ها به تعقیب یا استرداد مرتکبان شکنجه، اهمیت اجرای تعهدات ناشی از کنوانسیون منع شکنجه را مورد تأکید قرار داد (Ziaei Bigdeli, 2022). دیوان

اروپایی حقوق بشر نیز در آرای *Chahal v. United Kingdom* و *Gäfgen v. Germany* تصریح کرده است که حتی ملاحظات امنیت ملی یا مبارزه با تروریسم نیز مجوز عدول از ممنوعیت شکنجه نیست (Harris et al., 2018).
دکترین حقوق بین‌الملل نیز بر این دیدگاه اتفاق نظر دارد که ممنوعیت شکنجه نه تنها دولت‌ها را از ارتکاب مستقیم این رفتار منع می‌کند، بلکه آنان را ملزم به ایجاد چارچوب‌های قانونی و نهادی برای پیشگیری، تحقیق، مجازات مرتکبان و جبران خسارت قربانیان می‌سازد (Rezaei, 2021).
از این رو، آثار حقوقی قاعده آمره بودن ممنوعیت شکنجه تنها به بی‌اعتباری اقدامات مغایر یا غیرقابل تعلیق بودن آن محدود نمی‌شود، بلکه مبنای توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها، صلاحیت جهانی در تعقیب مرتکبان و تقویت مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها در پیشگیری و مقابله با شکنجه را نیز فراهم می‌کند.

تعهدات سلبی دولت‌ها در اسناد اولیه

پیش از شکل‌گیری نظریه تعهدات مثبت، حمایت بین‌المللی از اشخاص در برابر شکنجه عمدتاً بر پایه تعهدات سلبی دولت‌ها استوار بود. مقصود از این تعهدات آن بود که دولت و مأموران آن از ارتکاب شکنجه و سایر رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز خودداری کنند. این رویکرد که در نخستین اسناد حقوق بشری پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت، بر این فرض مبتنی بود که پرهیز دولت از مداخله غیرقانونی در حقوق افراد، برای حمایت از کرامت انسانی کفایت می‌کند (Nowak & McArthur, 2008; Rodley & Pollard, 2009).

این نگرش در ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، ماده ۷ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و ماده ۵ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر انعکاس یافته است. این اسناد، بدون پیش‌بینی تعهدات اجرایی گسترده، شکنجه و رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز را ممنوع اعلام کرده و دولت‌ها را مکلف به خودداری از ارتکاب چنین اعمالی می‌دانند (Evans, 2020).
این برداشت با مبانی کلاسیک حقوق بین‌الملل نیز هماهنگ بود؛ زیرا مسئولیت دولت عمدتاً زمانی تحقق می‌یافت که شکنجه مستقیماً توسط مأموران یا ارکان رسمی دولت ارتکاب می‌یافت. در نتیجه، مواردی مانند قصور دولت در نظارت بر اماکن سلب آزادی، ضعف نظام‌های نظارتی، ناکارآمدی تحقیقات یا عدم پیشگیری از شکنجه توسط اشخاص ثالث، به‌سختی در قلمرو مسئولیت بین‌المللی قرار می‌گرفت (Bigzadeh, 2019).
از این رو، ارزیابی مسئولیت دولت بیشتر بر رفتار مأموران عمومی متمرکز بود و عوامل ساختاری مؤثر در وقوع شکنجه کمتر مورد توجه قرار داشت.

با تصویب کنوانسیون منع شکنجه در سال ۱۹۸۴، اصل خودداری از ارتکاب شکنجه همچنان مبنای نظام حقوقی باقی ماند، اما برای نخستین بار عناصر مهمی از تعهدات ایجابی نیز وارد حقوق بین‌الملل شد. بر اساس مواد ۱ و ۲ این کنوانسیون، دولت‌ها افزون بر منع ارتکاب مستقیم شکنجه، موظف به تضمین رعایت این ممنوعیت از سوی اشخاصی هستند که با رضایت، حمایت یا سکوت مقامات عمومی عمل می‌کنند (Nowak & McArthur, 2008).
بدین ترتیب، تعهد سلبی همچنان زیربنای نظام منع شکنجه باقی ماند، اما زمینه توسعه تعهدات پیشگیرانه را نیز فراهم ساخت.

تجربه عملی اجرای اسناد بین‌المللی نشان داد که خودداری دولت از ارتکاب مستقیم شکنجه، به‌تنهایی برای حمایت مؤثر از افراد کافی نیست. استمرار شکنجه در بسیاری از کشورها، ناشی از ضعف نظارت، بی‌کیفرمانی مرتکبان، نبود آموزش تخصصی و فقدان سازوکارهای پیشگیرانه بود. همین واقعیت موجب شد نهادهای بین‌المللی به‌تدریج بر این دیدگاه تأکید کنند که اجرای مؤثر ممنوعیت شکنجه مستلزم اتخاذ اقدامات

فعال و مستمر از سوی دولت‌هاست. این تحول، زمینه گذار از تعهدات سلبی به نظریه تعهدات مثبت دولت‌ها را فراهم کرد؛ نظریه‌ای که امروزه مبنای اصلی نظام بین‌المللی پیشگیری از شکنجه به شمار می‌رود.

محدودیت‌های رویکرد سنتی

با وجود جایگاه بنیادین ممنوعیت شکنجه در حقوق بین‌الملل، تجربه عملی نشان داد که رویکرد سنتی مبتنی بر تعهدات سلبی دولت‌ها، به تنهایی برای پیشگیری مؤثر از شکنجه کافی نیست. این رویکرد مسئولیت دولت را عمدتاً به خودداری از ارتکاب مستقیم شکنجه توسط مأموران رسمی محدود می‌کرد و نسبت به عوامل ساختاری و نهادی مؤثر در وقوع شکنجه توجه اندکی داشت. از این رو، به تدریج این دیدگاه شکل گرفت که تضمین واقعی ممنوعیت شکنجه مستلزم اتخاذ اقدامات فعال و پیشگیرانه از سوی دولت‌هاست.

نخستین محدودیت این رویکرد، تمرکز صرف بر رفتار مأموران دولتی بود. در این چارچوب، مسئولیت بین‌المللی عمدتاً زمانی محقق می‌شد که شکنجه مستقیماً توسط مقامات رسمی ارتکاب می‌یافت؛ درحالی‌که در بسیاری از موارد، شکنجه نتیجه ضعف نظارت بر بازداشتگاه‌ها، بی‌توجهی به شکایات، نبود آموزش مأموران یا ایجاد فضای مصونیت برای مرتکبان بود. بنابراین، قصور دولت در انجام وظایف حاکمیتی، هرچند زمینه‌ساز وقوع شکنجه محسوب می‌شد، در چارچوب سنتی مسئولیت دولت به سختی قابل احراز بود (Nowak & McArthur, 2008).

کاستی دیگر این رویکرد، ماهیت واکنشی آن بود. حقوق بین‌الملل عمدتاً پس از وقوع شکنجه و با تمرکز بر احراز مسئولیت و جبران خسارت وارد عمل می‌شد، درحالی‌که تدابیر پیشگیرانه‌ای مانند اصلاح قوانین، آموزش مأموران، نظارت بر اماکن سلب آزادی، تضمین دسترسی به وکیل و پزشک و ایجاد سازوکارهای نظارتی، جایگاه روشنی در نظام تعهدات دولت‌ها نداشتند (Association for the Prevention of, 2010). همچنین، این رویکرد در برابر مواردی که شکنجه توسط اشخاص خصوصی یا گروه‌های وابسته به دولت و در نتیجه بی‌تفاوتی یا قصور مقامات عمومی رخ می‌داد، پاسخگوی مناسبی نبود.

علاوه بر این، رویکرد سنتی به عوامل ساختاری مؤثر در وقوع شکنجه، از جمله ضعف نظارت، فقدان استقلال قضایی، ناکارآمدی نظام رسیدگی به شکایات و فرهنگ مصونیت، توجه کافی نداشت؛ درحالی‌که مطالعات و رویه نهادهای بین‌المللی نشان داده‌اند که شکنجه غالباً محصول چنین کاستی‌هایی است و پیشگیری مؤثر از آن مستلزم اصلاح ساختارهای حقوقی و نهادی است (Burgers & Danelius, 1988).

رویه مراجع بین‌المللی نیز در رفع این نارسایی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. دیوان اروپایی حقوق بشر در پرونده *Aydın v. Turkey* تصریح کرد که صرف ممنوعیت قانونی شکنجه کافی نیست و دولت‌ها مکلف‌اند ادعاهای شکنجه را به‌طور فوری، مستقل و مؤثر بررسی کنند؛ در غیر این صورت، خود قصور در تحقیق می‌تواند نقض ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر محسوب شود (Harris et al., 2018). همچنین، کمیته منع شکنجه در تفسیر عمومی شماره ۲ تأکید کرده است که اجرای ماده ۲ کنوانسیون منع شکنجه مستلزم اتخاذ تمامی تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و اجرایی لازم برای پیشگیری از شکنجه است (Nowak & McArthur, 2008).

تحولات پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز نشان داد که اتکای صرف به ممنوعیت قانونی، بدون سازوکارهای نظارتی و پاسخگویی، مانع توسل برخی دولت‌ها به بازداشت‌های خودسرانه، انتقال مخفیانه بازداشت‌شدگان و شیوه‌های خشن بازجویی نمی‌شود. این تجربه ضرورت

تقویت تعهدات مثبت و ایجاد سازوکارهای پیشگیرانه، به‌ویژه در چارچوب پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه، را بیش از پیش آشکار ساخت.

بنابراین، مهم‌ترین ضعف رویکرد سنتی آن بود که حمایت از اشخاص را به «عدم ارتکاب شکنجه» محدود می‌کرد، درحالی‌که تحولات حقوق بین‌الملل نشان داده است که تحقق واقعی این ممنوعیت مستلزم رویکردی پیشگیرانه و ساختاری است. بر همین اساس، نظریه تعهدات مثبت دولت‌ها شکل گرفت؛ نظریه‌ای که دولت‌ها را مکلف به قانون‌گذاری، آموزش، نظارت، تحقیق، پاسخگویی و ایجاد نهادهای مستقل برای پیشگیری از شکنجه می‌داند و امروزه هسته اصلی نظام بین‌المللی مقابله با شکنجه را تشکیل می‌دهد.

ارتباط قواعد آمره و تعهدات ارگا امنس در ممنوعیت شکنجه

یکی از مهم‌ترین تحولات حقوق بین‌الملل معاصر، پیوند میان قواعد آمره و تعهدات *erga omnes* در حمایت از حقوق بنیادین بشر است. هرچند این دو مفهوم از نظر مبانی و آثار حقوقی یکسان نیستند، در حوزه ممنوعیت شکنجه رابطه‌ای مکمل دارند. قاعده آمره بر برتری هنجار و ممنوعیت عدول از آن دلالت دارد، درحالی‌که تعهدات *erga omnes* بیانگر آن است که رعایت برخی تعهدات، از جمله منع شکنجه، مورد اهتمام تمامی اعضای جامعه بین‌المللی است و اجرای آن تنها به دولت‌های ذی‌نفع محدود نمی‌شود (Ziaei Bigdeli, 2022).

دیوان بین‌المللی دادگستری برای نخستین بار در رأی *Barcelona Traction* میان تعهدات دوجانبه و تعهدات در برابر جامعه بین‌المللی تمایز قائل شد و حمایت از حقوق اساسی انسان را از مصادیق تعهدات *erga omnes* دانست (Ziaei Bigdeli, 2022). هرچند در این رأی به ممنوعیت شکنجه تصریح نشده بود، اما رویه بعدی مراجع بین‌المللی و دکترین حقوقی، آن را از روشن‌ترین نمونه‌های این دسته از تعهدات به شمار آورده‌اند.

در حوزه منع شکنجه، قواعد آمره و تعهدات *erga omnes* آثار مکمل دارند. از یک‌سو، ماهیت آمره این ممنوعیت مانع از هرگونه توافق یا اقدام مغایر با آن می‌شود و از سوی دیگر، ارگا امنس بودن آن بیانگر این است که تمامی دولت‌ها در تضمین اجرای این قاعده دارای منفعت حقوقی مشترک هستند. ازاین‌رو، مقابله با شکنجه صرفاً موضوعی داخلی یا دوجانبه نیست، بلکه مسئولیتی مشترک برای جامعه بین‌المللی محسوب می‌شود.

این رویکرد در رأی *Belgium v. Senegal* نیز تقویت شد. دیوان بین‌المللی دادگستری اعلام کرد که تعهد به تعقیب یا استرداد مرتکبان شکنجه، تعهدی مشترک میان دولت‌های عضو کنوانسیون منع شکنجه است و هر دولت عضو می‌تواند اجرای آن را از سایر دولت‌های عضو مطالبه کند (Ziaei Bigdeli, 2022). هرچند دیوان از اصطلاح *erga omnes partes* استفاده کرد، این رأی بیانگر توسعه مسئولیت جمعی دولت‌ها در مقابله با شکنجه است.

یکی از مهم‌ترین آثار این پیوند، پذیرش صلاحیت جهانی نسبت به جرم شکنجه است. بر همین اساس، مواد ۵ تا ۷ کنوانسیون منع شکنجه دولت‌ها را ملزم می‌کند در شرایط مقرر، نسبت به تعقیب یا استرداد مرتکبان اقدام کنند؛ حتی اگر جرم خارج از قلمرو آن‌ها و توسط اتباع بیگانه ارتکاب یافته باشد (Nowak & McArthur, 2008). این سازوکار، بازتاب این اصل است که مبارزه با شکنجه مسئولیتی مشترک برای جامعه بین‌المللی به شمار می‌رود.

ارتباط میان قواعد آمره و تعهدات *erga omnes* همچنین مبنای حقوقی توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها را تقویت کرده است. هنگامی که ممنوعیت شکنجه به‌عنوان ارزشی بنیادین برای جامعه بین‌المللی شناخته می‌شود، دولت‌ها تنها به خودداری از ارتکاب آن اکتفا نمی‌کنند، بلکه

موظفانند از طریق قانون‌گذاری، آموزش، نظارت، تحقیق مؤثر، تعقیب مرتکبان و جبران خسارت قربانیان، اجرای عملی این ممنوعیت را تضمین کنند. از این منظر، تعهدات مثبت ابزار اجرایی تحقق قواعد آمره و تعهدات *erga omnes* محسوب می‌شوند.

بنابراین، اگرچه قواعد آمره و تعهدات *erga omnes* دو مفهوم متمایز هستند، در زمینه ممنوعیت شکنجه به‌طور متقابل یکدیگر را تکمیل می‌کنند. حاصل این هم‌پوشانی، گذار از رویکرد سنتی مبتنی بر منع صرف شکنجه به نظامی است که بر پیشگیری، پاسخگویی و حمایت مؤثر از کرامت انسانی استوار بوده و امروزه مبنای اصلی حقوق بین‌الملل در مقابله با شکنجه را تشکیل می‌دهد.

گذار از ممنوعیت به تعهدات مثبت در نظام معاهده‌ای

تحول حقوق بین‌الملل حقوق بشر در زمینه منع شکنجه، از تأکید صرف بر ممنوعیت این رفتار به‌سوی ایجاد نظامی مبتنی بر پیشگیری، نظارت و پاسخگویی حرکت کرده است. تجربه اجرای اسناد بین‌المللی نشان داد که جرم‌انگاری شکنجه و شناسایی ممنوعیت آن، بدون اتخاذ تدابیر تقنینی، اجرایی و نظارتی، برای حمایت مؤثر از اشخاص کافی نیست. از این رو، نظام معاهده‌ای به تدریج دامنه مسئولیت دولت‌ها را از خودداری از ارتکاب شکنجه به انجام اقدامات مثبت برای پیشگیری از آن گسترش داد.

کنوانسیون منع شکنجه مصوب ۱۹۸۴ نقطه عطف این تحول به شمار می‌رود؛ زیرا افزون بر تأکید بر ممنوعیت مطلق شکنجه، دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و اجرایی برای پیشگیری از این رفتار ملزم ساخت. این رویکرد با تصویب پروتکل اختیاری کنوانسیون در سال ۲۰۰۲ تکامل یافت و از طریق پیش‌بینی نظام بازدید از اماکن سلب آزادی و ایجاد سازوکارهای ملی پیشگیری، بعدی نهادی و نظارتی پیدا کرد.

بر این اساس، در این فصل ابتدا تعهدات پیشگیرانه مقرر در کنوانسیون منع شکنجه، از جمله جرم‌انگاری شکنجه، آموزش مأموران، نظارت بر اماکن سلب آزادی، تحقیق مؤثر، منع استناد به ادله حاصل از شکنجه و اصل منع استرداد بررسی می‌شود. سپس نقش پروتکل اختیاری و سازوکارهای ملی پیشگیری در تقویت رویکرد پیشگیرانه تحلیل خواهد شد تا روشن شود که نظام معاهده‌ای، پیشگیری از شکنجه را به مجموعه‌ای از تعهدات حقوقی مشخص، مستمر و قابل ارزیابی برای دولت‌ها تبدیل کرده است.

تعهدات پیشگیرانه مندرج در کنوانسیون منع شکنجه

تصویب کنوانسیون منع شکنجه در سال ۱۹۸۴ نقطه عطفی در تحول نظام بین‌المللی مقابله با شکنجه به شمار می‌رود. برخلاف اسناد پیشین که عمدتاً بر ممنوعیت شکنجه و خودداری دولت‌ها از ارتکاب آن تأکید داشتند، این کنوانسیون دولت‌ها را به اتخاذ مجموعه‌ای از تدابیر تقنینی، اجرایی، اداری و قضایی برای پیشگیری از شکنجه ملزم کرد و بدین ترتیب، پیشگیری را به تعهدی مستقل و الزام‌آور در حقوق بین‌الملل تبدیل ساخت (Nowak & McArthur, 2008).

مبنای این تحول در ماده ۲ کنوانسیون تجلی یافته است. مطابق این ماده، دولت‌های عضو موظف‌اند تمامی اقدامات مؤثر تقنینی، اداری، قضایی و سایر تدابیر لازم را برای جلوگیری از شکنجه در قلمرو صلاحیتی خود اتخاذ کنند. همچنین هیچ وضعیت استثنایی، از جمله جنگ، وضعیت اضطراری یا دستور مقام مافوق، نمی‌تواند توجیه‌کننده شکنجه باشد (Nowak & McArthur, 2008). کمیته منع شکنجه نیز در تفسیر عمومی شماره ۲، این تعهد را مستمر دانسته و اجرای آن را مستلزم ایجاد نظام‌های نظارتی، آموزش مأموران، تضمین حقوق بازداشت‌شدگان، ثبت فرایند بازداشت و انجام تحقیقات مؤثر درباره ادعاهای شکنجه معرفی کرده است (Nowak & McArthur, 2008).

کنوانسیون برای تحقق این تعهدات، مجموعه‌ای از ابزارهای پیشگیرانه را پیش‌بینی کرده است. نخست، دولت‌ها مکلف‌اند شکنجه را در حقوق داخلی جرم‌انگاری کرده، صلاحیت کیفری لازم را اعمال کنند و بر اساس اصل «محاكمه یا استرداد»، از ایجاد پناهگاه امن برای مرتکبان جلوگیری نمایند (Nowak & McArthur, 2008). دوم، آموزش مستمر مأموران اجرای قانون، نیروهای نظامی، کارکنان زندان‌ها و سایر مأموران مرتبط با اشخاص محروم از آزادی، به‌عنوان یکی از ارکان پیشگیری مورد تأکید قرار گرفته است (Burgers & Danelius, 1988). افزون بر این، ماده ۱۱ دولت‌ها را موظف می‌کند مقررات و شیوه‌های بازداشت، بازجویی و نگهداری افراد را به‌طور منظم بازبینی کنند تا زمینه‌های وقوع شکنجه کاهش یابد (Burgers & Danelius, 1988).

بخش دیگری از تعهدات کنوانسیون به تضمین پاسخگویی و حمایت از قربانیان اختصاص دارد. بر اساس مواد ۱۲ و ۱۳، دولت‌ها باید هر ادعای شکنجه را به‌سرعت، بی‌طرفانه و مؤثر بررسی کرده و امکان طرح شکایت و حمایت از شاکیان را فراهم آورند. همچنین ماده ۱۴ بر حق جبران خسارت و توان‌بخشی قربانیان و ماده ۱۵ بر ممنوعیت استناد به ادله حاصل از شکنجه تأکید دارد؛ مقرراتی که افزون بر حمایت از قربانیان، کارکردی پیشگیرانه در کاهش انگیزه ارتکاب شکنجه دارند (Nowak & McArthur, 2008).

کنوانسیون همچنین با پیش‌بینی اصل منع استرداد، اخراج یا بازگرداندن افراد به کشوری که در آن در معرض خطر شکنجه قرار دارند، دامنه حمایت پیشگیرانه را فراتر از قلمرو سرزمینی دولت‌ها گسترش داده است (Nowak & McArthur, 2008). این اصل از مهم‌ترین جلوه‌های تعهدات مثبت دولت‌ها به شمار می‌رود و مانع آن می‌شود که دولت‌ها به‌طور غیرمستقیم زمینه وقوع شکنجه را فراهم کنند.

در مجموع، کنوانسیون منع شکنجه مفهوم پیشگیری را از یک اصل کلی به مجموعه‌ای از تعهدات حقوقی الزام‌آور تبدیل کرده است. جرم‌انگاری شکنجه، آموزش مأموران، اصلاح رویه‌های بازداشت، تحقیق مؤثر، حمایت از قربانیان، منع استفاده از ادله حاصل از شکنجه و رعایت اصل منع استرداد، ارکان اصلی این نظام را تشکیل می‌دهند. بدین‌ترتیب، این کنوانسیون نقطه آغاز گذار از ممنوعیت صرف شکنجه به نظامی مبتنی بر تعهدات مثبت دولت‌ها محسوب می‌شود؛ تحولی که با تصویب پروتکل اختیاری و ایجاد سازوکارهای پیشگیری، ابعاد نهادی و اجرایی گسترده‌تری یافت.

نقش پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه (OPCAT) در توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها

تصویب پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه (OPCAT) در سال ۲۰۰۲، مرحله‌ای جدید در توسعه نظام بین‌المللی پیشگیری از شکنجه ایجاد کرد. درحالی‌که کنوانسیون منع شکنجه عمدتاً بر جرم‌انگاری، تعقیب مرتکبان و تضمین حقوق قربانیان متمرکز بود، پروتکل اختیاری با تأکید بر نظارت مستمر و پیشگیری ساختاری، مفهوم تعهدات مثبت دولت‌ها را وارد مرحله‌ای نهادی و اجرایی کرد (Murray et al., 2011).

پروتکل بر این فرض استوار است که شکنجه غالباً در اماکن سلب آزادی، از جمله زندان‌ها، بازداشتگاه‌ها، مراکز نگهداری مهاجران و سایر محیط‌های بسته رخ می‌دهد. ازاین‌رو، ماده ۱ هدف آن را ایجاد نظامی از بازدیدهای منظم توسط نهادهای بین‌المللی و ملی برای پیشگیری از شکنجه و سایر رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز اعلام می‌کند (Murray et al., 2011). بدین‌ترتیب، تمرکز نظام بین‌المللی از واکنش پس از وقوع شکنجه به شناسایی و رفع عوامل خطر پیش از وقوع آن منتقل شده است.

مهم‌ترین نوآوری پروتکل، ایجاد نظام نظارتی دوسطحی متشکل از زیرکمیته پیشگیری از شکنجه (SPT) در سطح بین‌المللی و سازوکارهای ملی پیشگیری (NPMs) در سطح داخلی است (Murray et al., 2011). برخلاف بسیاری از معاهدات حقوق بشری که بر نظام گزارش‌دهی

دولت‌ها متکی هستند، این سازوکار امکان بازدید مستقیم از اماکن سلب آزادی، گفت‌وگو با مقامات، مصاحبه محرمانه با افراد محروم از آزادی و ارائه توصیه‌های تخصصی را فراهم می‌کند. از این رو، نظارت از فرایندی پسینی به ابزاری مستمر و پیشگیرانه تبدیل شده است. پروتکل اختیاری همچنین مفهوم پیشگیری را فراتر از حقوق کیفری توسعه داده و آن را به اصلاح ساختارهای اداری و مدیریتی پیوند زده است. توصیه‌های زیرکمیته پیشگیری عمدتاً بر بهبود شرایط نگهداری افراد، اصلاح رویه‌های بازداشت و بازجویی، آموزش مأموران، افزایش شفافیت و تقویت نظام‌های نظارتی متمرکز است. افزون بر این، سازوکار پیش‌بینی شده در پروتکل ماهیتی همکاری‌محور دارد و هدف آن، کمک به دولت‌ها برای رفع عوامل خطر و ارتقای استانداردهای حمایتی، نه صرفاً احراز مسئولیت بین‌المللی آنان است (Murray et al., 2011).

اجرای پروتکل در بسیاری از کشورها به اصلاح قوانین مربوط به بازداشت، تقویت نظارت بر اماکن سلب آزادی و ایجاد نهادهای مستقل پیشگیری انجامیده و نقش مهمی در افزایش شفافیت، کاهش بدرفتاری و ارتقای حمایت از اشخاص محروم از آزادی داشته است (Association for the Prevention of, 2010). در عین حال، چالش‌هایی مانند تأخیر در ایجاد سازوکارهای ملی، محدودیت منابع مالی، ضعف استقلال نهادی و اجرای ناقص توصیه‌های نظارتی، همچنان از موانع اثربخشی کامل این نظام به شمار می‌رود. در ادبیات حقوقی ایران نیز تأکید شده است که فلسفه پروتکل اختیاری، ایجاد نظامی دائمی برای پیشگیری از شکنجه از طریق آموزش، نظارت و اصلاح ساختارهای اجرایی است. از این منظر، پیشگیری دیگر صرفاً یک تعهد سیاسی یا اخلاقی نیست، بلکه تعهدی حقوقی و مستمر است که دولت‌ها را به بازنگری مداوم در قوانین، نهادها و رویه‌های مرتبط با سلب آزادی ملزم می‌سازد (Akhoundi, 2021; Mirmohammad Sadeghi, 2022).

در مجموع، پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه مهم‌ترین تحول نهادی در توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها محسوب می‌شود. این سند با استقرار نظام بازدیدهای منظم، ایجاد نهادهای نظارتی مستقل و تأکید بر اصلاح مستمر ساختارهای مرتبط با سلب آزادی، پیشگیری از شکنجه را از یک تعهد کلی به نظامی عملیاتی، مستمر و قابل ارزیابی در حقوق بین‌الملل تبدیل کرده است.

سازوکارهای ملی پیشگیری (NPM) ها

یکی از مهم‌ترین نوآوری‌های پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه، الزام دولت‌های عضو به ایجاد سازوکارهای ملی پیشگیری (NPM) ها است. برخلاف نظام سنتی که نظارت بر اجرای تعهدات دولت‌ها عمدتاً از طریق گزارش‌های ادواری یا رسیدگی به شکایات انجام می‌شد، پروتکل اختیاری بر این مبنا استوار است که پیشگیری مؤثر از شکنجه مستلزم نظارت مستمر و مستقل بر اماکن سلب آزادی در سطح ملی است. از این رو، دولت‌های عضو مکلف‌اند نهاد یا نهادهایی مستقل برای انجام این مأموریت ایجاد یا تعیین کنند (Murray et al., 2011). مطابق ماده ۱۷ پروتکل، هر دولت عضو باید حداکثر ظرف یک سال پس از لازم‌الاجرا شدن پروتکل، یک یا چند سازوکار ملی پیشگیری ایجاد، تعیین یا حفظ کند. اگرچه دولت‌ها در انتخاب ساختار این نهادها آزادی عمل دارند، اما رعایت معیارهایی همچون استقلال، تخصص، بی‌طرفی و برخورداری از منابع مالی و انسانی کافی الزامی است (Murray et al., 2011). زیرکمیته پیشگیری نیز تأکید کرده است که استقلال این نهادها باید هم جنبه حقوقی و هم جنبه عملی داشته باشد و شامل آزادی در برنامه‌ریزی بازدیدها، انتخاب کارشناسان، انتشار گزارش‌ها و ارائه توصیه‌ها شود (Murray et al., 2011).

کارکرد اصلی NPM ها انجام بازدیدهای منظم از تمامی اماکن سلب آزادی، گفت‌وگوی محرمانه با افراد محروم از آزادی، دسترسی به اطلاعات و ارائه پیشنهادهاى اصلاحی برای کاهش خطر شکنجه است (Murray et al., 2011). این اختیارات امکان شناسایی مشکلات ساختاری، از جمله ازدحام زندان‌ها، شرایط نامناسب نگهداری، ضعف خدمات درمانی، محدودیت دسترسی به وکیل و کاستی‌های نظارت بر بازجویی را فراهم می‌کند؛ عواملی که از مهم‌ترین زمینه‌های وقوع شکنجه محسوب می‌شوند.

برخلاف نهادهاى قضایی، NPM ها ماهیتی همکاری‌محور و پیشگیرانه دارند. وظیفه اصلی آن‌ها نه احراز مسئولیت کیفری، بلکه ارائه توصیه‌های تخصصی و گفت‌وگو با مقامات برای اصلاح رویه‌ها و ارتقای استانداردهای حقوق بشری است. بر همین اساس، ماده ۲۲ پروتکل دولت‌ها را موظف می‌کند توصیه‌های این نهادها را بررسی کرده و درباره اجرای آن‌ها همکاری کنند (Murray et al., 2011).

تجربه اجرای پروتکل نشان می‌دهد که اثربخشی NPM ها به میزان استقلال، دسترسی آزاد به اماکن سلب آزادی، تأمین منابع کافی و توجه دولت‌ها به توصیه‌های صادره بستگی دارد. زیرکمیته پیشگیری، محدودیت دسترسی، کمبود بودجه، وابستگی سازمانی و بی‌توجهی به توصیه‌ها را از مهم‌ترین موانع عملکرد این نهادها دانسته است (Murray et al., 2011). با این حال، در بسیاری از کشورها فعالیت NPM ها به اصلاح قوانین و رویه‌های بازداشت، بهبود شرایط نگهداری، افزایش شفافیت و تقویت پاسخگویی نهادهای مسئول انجامیده است (Association for the Prevention of, 2010).

در مجموع، سازوکارهای ملی پیشگیری مهم‌ترین ابزار نهادی تحقق تعهدات مثبت دولت‌ها در زمینه منع شکنجه به شمار می‌روند. این نهادها با نظارت مستمر، شناسایی عوامل خطر و ارائه توصیه‌های اصلاحی، پیوند میان تعهدات بین‌المللی و اجرای داخلی آن‌ها را برقرار کرده و پیشگیری از شکنجه را به فرایندی دائمی، ساختاری و قابل ارزیابی در حقوق بین‌الملل تبدیل کرده‌اند.

تحول مفهوم پیشگیری در رویه نهادهاى بین‌المللی

تصویب کنوانسیون منع شکنجه و پروتکل اختیاری آن چارچوب هنجاری تعهدات مثبت دولت‌ها را فراهم ساخت، اما توسعه عملی این تعهدات عمدتاً در پرتو رویه نهادهاى بین‌المللی حقوق بشر تحقق یافت. بخش مهمی از مفهوم «پیشگیری از شکنجه» نه در متن معاهدات، بلکه در آرای محاکم بین‌المللی، نظریات تفسیری نهادهای نظارتی و دستورالعمل‌های تخصصی شکل گرفته است. ازاین‌رو، تحول مفهوم پیشگیری حاصل تعامل میان مقررات معاهده‌ای و تفسیرهای رویه‌ای این نهادهاست (Nowak & McArthur, 2008).

بررسی عملکرد نهادهاى بین‌المللی نشان می‌دهد که ممنوعیت شکنجه به‌تدریج از یک تعهد صرفاً سلبی به مجموعه‌ای از تعهدات مثبت دولت‌ها توسعه یافته است. کمیته منع شکنجه با تفسیر موسع ماده ۲ کنوانسیون، دولت‌ها را ملزم به اتخاذ تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و اجرایی مؤثر برای پیشگیری دانسته و بر ارزیابی مستمر کارآمدی این اقدامات تأکید کرده است (Nowak & McArthur, 2008). هم‌زمان، زیرکمیته پیشگیری از شکنجه با تأکید بر نظارت مستمر بر اماکن سلب آزادی و تقویت سازوکارهای ملی پیشگیری، رویکردی ساختاری و نهادی به پیشگیری ارائه کرده است.

دیوان اروپایی حقوق بشر و دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر نیز با توسعه مفهوم تعهدات مثبت، دولت‌ها را علاوه بر منع شکنجه، به انجام تحقیقات مؤثر، حمایت از افراد در معرض خطر، تضمین حقوق بازداشت‌شدگان و اصلاح رویه‌های اجرایی ملزم کرده‌اند. همچنین، دیوان کیفری بین‌المللی از طریق مقابله با مصونیت مرتکبان، نقش مکملی در تقویت نظام بین‌المللی پیشگیری ایفا می‌کند.

بر این اساس، رویه نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که پیشگیری از شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر به مجموعه‌ای از اقدامات تقنینی، اجرایی، نظارتی و قضایی تبدیل شده که هدف آن حذف عوامل زمینه‌ساز شکنجه و تضمین حمایت مؤثر از کرامت انسانی است. در ادامه، نقش کمیته منع شکنجه، زیرکمیته پیشگیری، دیوان اروپایی حقوق بشر، دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر و دیوان کیفری بین‌المللی در توسعه این رویکرد بررسی می‌شود.

تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در رویه کمیته منع شکنجه

کمیته منع شکنجه، به‌عنوان نهاد ناظر بر اجرای کنوانسیون منع شکنجه، نقش تعیین‌کننده‌ای در توسعه مفهوم پیشگیری از شکنجه و تبیین دامنه تعهدات مثبت دولت‌ها داشته است. اگرچه کنوانسیون چارچوب کلی این تعهدات را تعیین کرده، بخش عمده ابعاد عملی آن از طریق نظریات تفسیری، رسیدگی به گزارش‌های ادواری دولت‌ها و بررسی شکایات فردی شکل گرفته است. رویه کمیته نشان می‌دهد که اجرای مؤثر کنوانسیون صرفاً با جرم‌انگاری شکنجه محقق نمی‌شود، بلکه مستلزم ایجاد نظامی کارآمد برای پیشگیری، نظارت، پاسخگویی و حمایت از قربانیان است (Nowak & McArthur, 2008).

مهم‌ترین مبنای این تحول، نظریه تفسیری شماره ۲ (۲۰۰۸) است که ماده ۲ کنوانسیون را فراتر از تعهد به خودداری از شکنجه تفسیر می‌کند. کمیته تصریح می‌کند که دولت‌ها موظف‌اند تمامی تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و اجرایی لازم را برای پیشگیری از شکنجه اتخاذ کنند و این تعهد حتی در شرایط اضطراری، جنگ یا مبارزه با تروریسم نیز قابل تعلیق نیست (Nowak & McArthur, 2008).

بر اساس این تفسیر، پیشگیری مستلزم ایجاد مجموعه‌ای از تضمین‌های نهادی و اجرایی است؛ از جمله آموزش مستمر مأموران، تضمین دسترسی فوری بازداشت‌شدگان به وکیل و پزشک، ثبت دقیق فرایند بازداشت، نظارت مستقل بر اماکن سلب آزادی، تقویت استقلال دستگاه قضایی و مقابله با فرهنگ مصونیت (Nowak & McArthur, 2008). بدین ترتیب، کمیته پیشگیری را به محور اصلی اجرای کنوانسیون تبدیل کرده است.

کمیته همچنین میان پیشگیری و پاسخگویی ارتباطی مستقیم برقرار می‌کند. از دیدگاه این نهاد، عدم انجام تحقیقات سریع، مستقل و بی‌طرفانه یا خودداری از تعقیب و مجازات مرتکبان، نه تنها نقض مواد ۱۲ و ۱۳ کنوانسیون است، بلکه زمینه تکرار شکنجه را نیز فراهم می‌سازد. از این رو، تحقیق مؤثر و مقابله با مصونیت، بخشی از تعهدات پیشگیرانه دولت‌ها محسوب می‌شود (Nowak & McArthur, 2008).

این رویکرد در ملاحظات پایانی کمیته نیز انعکاس یافته است. کمیته به‌طور مستمر بر ضرورت تضمین حقوق اولیه بازداشت‌شدگان، از جمله دسترسی فوری به وکیل و پزشک، اطلاع‌رسانی درباره حقوق قانونی، ثبت دقیق بازداشت و نظارت مؤثر بر اماکن سلب آزادی تأکید کرده و این تضمین‌ها را از مؤثرترین ابزارهای پیشگیری دانسته است (Evans, 2020).

از دیگر دستاوردهای رویه کمیته، توسعه مسئولیت دولت نسبت به اعمال اشخاص غیردولتی است. کمیته اعلام کرده است که اگر دولت با وجود آگاهی از خطر شکنجه، اقدامات معقول برای جلوگیری، تحقیق یا مجازات مرتکبان را انجام ندهد، مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت؛ حتی اگر رفتار مستقیماً توسط مأموران رسمی صورت نگرفته باشد (Nowak & McArthur, 2008).

علاوه بر این، نظریه تفسیری شماره ۳ درباره ماده ۱۴ کنوانسیون، جبران خسارت، توان‌بخشی قربانیان و تضمین عدم تکرار را نیز از عناصر نظام پیشگیری معرفی می‌کند و بر نقش این اقدامات در تقویت پاسخگویی و کاهش فرهنگ مصونیت تأکید دارد (Evans, 2020).

در مجموع، رویه کمیته منع شکنجه نشان می‌دهد که مفهوم پیشگیری از یک تعهد محدود به عدم ارتکاب شکنجه، به الگویی جامع از حکمرانی حقوق بشری تحول یافته است. در این چارچوب، دولت‌ها افزون بر منع شکنجه، مکلف‌اند از طریق قانون‌گذاری، آموزش، نظارت، تحقیقات مؤثر، حمایت از قربانیان و اصلاح ساختارهای اداری، زمینه‌های وقوع شکنجه را از میان بردارند. این تفسیرها مبنای بسیاری از تحولات بعدی در رویه سایر نهادهای بین‌المللی حقوق بشر نیز قرار گرفته است.

تحول مفهوم پیشگیری در رویه زیرکمیته پیشگیری از شکنجه (SPT)

ایجاد زیرکمیته پیشگیری از شکنجه (SPT) بر اساس پروتکل اختیاری کنوانسیون منع شکنجه، نقطه عطفی در نهادینه شدن رویکرد پیشگیرانه در حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود. برخلاف کمیته منع شکنجه که عمدتاً از طریق تفسیر مقررات کنوانسیون و بررسی گزارش‌های دولت‌ها فعالیت می‌کند، SPT با بازدیدهای میدانی و ارائه توصیه‌های تخصصی، مفهوم پیشگیری را از سطح قواعد حقوقی به عرصه اجرای عملی منتقل کرده است. از این منظر، پیشگیری دیگر صرفاً یک تعهد حقوقی نیست، بلکه فرایندی مستمر برای شناسایی و کاهش عوامل خطر در اماکن سلب آزادی به شمار می‌رود.

بر اساس مواد ۲ تا ۱۶ پروتکل اختیاری، زیرکمیته اختیار دارد از تمامی اماکن سلب آزادی در دولت‌های عضو بازدید کند، با افراد محروم از آزادی به‌طور محرمانه گفت‌وگو نماید و پیشنهادهایی برای کاهش خطر شکنجه و بدرفتاری ارائه دهد (Murray et al., 2011). ویژگی اصلی این سازوکار، تمرکز بر پیشگیری پیشینی است؛ بدین معنا که هدف آن جلوگیری از وقوع نقض، نه صرفاً رسیدگی به تخلفات گذشته است.

رویه SPT نشان می‌دهد که شکنجه غالباً ناشی از ضعف‌های ساختاری و مدیریتی است، نه صرفاً رفتار فردی مأموران. ازاین‌رو، این نهاد در بازدیدهای خود عواملی مانند ازدحام زندان‌ها، ضعف نظام ثبت بازداشت، محدودیت دسترسی به وکیل و خدمات درمانی، نبود نظارت مستقل و ناکافی بودن آموزش مأموران را از مهم‌ترین زمینه‌های خطر شناسایی کرده و اصلاح آن‌ها را شرط تحقق پیشگیری مؤثر دانسته است (Murray et al., 2011).

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای زیرکمیته، تدوین استانداردهای فعالیت سازوکارهای ملی پیشگیری (NPMها) است. دستورالعمل‌های سال ۲۰۱۰ بر استقلال نهادی و مالی، دسترسی بدون محدودیت به اماکن سلب آزادی، انجام مصاحبه‌های محرمانه، برخورداری از تخصص کافی و امکان انتشار گزارش‌های مستقل تأکید می‌کند (Murray et al., 2011). این معیارها نقش مهمی در تقویت اجرای داخلی تعهدات پیشگیرانه و اصلاح قوانین بسیاری از کشورها داشته‌اند.

از ویژگی‌های مهم رویه SPT، رویکرد همکاری‌محور آن است. این نهاد به‌جای تمرکز بر احراز مسئولیت یا صدور آرای الزام‌آور، از طریق گفت‌وگو با دولت‌ها و ارائه توصیه‌های تخصصی، اصلاح قوانین، بهبود مدیریت اماکن سلب آزادی، ارتقای آموزش مأموران و افزایش شفافیت را دنبال می‌کند. بدین ترتیب، پیشگیری از شکنجه در رویه SPT بیش از آنکه بر ضمانت اجراهای کیفری استوار باشد، بر اصلاح ساختارهای اداری و مدیریتی مبتنی است (Murray et al., 2011).

رویه این نهاد همچنین معیارهای جدیدی برای ارزیابی اجرای تعهدات دولت‌ها ارائه کرده است. در این رویکرد، موفقیت دولت‌ها صرفاً با تعداد محکومیت مرتکبان سنجیده نمی‌شود، بلکه عواملی مانند کیفیت شرایط نگهداری افراد محروم از آزادی، استقلال نهادهای نظارتی،

دسترسی واقعی به وکیل و پزشک، کارآمدی سازوکارهای ملی پیشگیری و اجرای توصیه‌های اصلاحی نیز از شاخص‌های اصلی ارزیابی محسوب می‌شوند.

در مجموع، عملکرد زیرکمیته پیشگیری نشان می‌دهد که مفهوم پیشگیری از شکنجه در حقوق بین‌الملل از واکنش پس از وقوع نقض به مدیریت مستمر عوامل خطر تحول یافته است. SPT با تأکید بر نظارت میدانی، اصلاح ساختارهای اداری، تقویت سازوکارهای ملی پیشگیری و همکاری با دولت‌ها، نقش مهمی در عملیاتی کردن تعهدات مثبت دولت‌ها ایفا کرده و جایگاه پیشگیری را به محور اصلی نظام بین‌المللی منع شکنجه ارتقا داده است.

تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در رویه دیوان اروپایی حقوق بشر

دیوان اروپایی حقوق بشر یکی از مهم‌ترین مراجع قضایی بین‌المللی در توسعه مفهوم پیشگیری از شکنجه و گسترش تعهدات مثبت دولت‌ها به شمار می‌رود. اگرچه ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر تنها ممنوعیت شکنجه و رفتار یا مجازات غیرانسانی یا تحقیرآمیز را مقرر کرده است، دیوان با تفسیری پویا از این ماده، آن را از یک تعهد صرفاً سلبی به مجموعه‌ای از تعهدات مثبت شامل پیشگیری، حمایت، تحقیق و پاسخگویی توسعه داده است (Harris et al., 2018).

در رویه دیوان، ممنوعیت شکنجه یکی از بنیادی‌ترین ارزش‌های جوامع دموکراتیک است و هیچ وضعیت استثنایی، از جمله جنگ، مبارزه با تروریسم یا وضعیت اضطراری، نمی‌تواند آن را محدود کند. از این رو، دولت‌ها علاوه بر خودداری از ارتکاب شکنجه، موظف‌اند تمامی اقدامات معقول و مؤثر را برای جلوگیری از وقوع آن اتخاذ کنند (Harris et al., 2018).

یکی از مهم‌ترین تحولات رویه دیوان در پرونده *Salduz v. Turkey* شکل گرفت. دیوان اعلام کرد که دسترسی فوری متهم به وکیل از نخستین مراحل بازداشت، یکی از مؤثرترین تضمین‌های پیشگیری از شکنجه و اخذ اقرار اجباری است و محرومیت از این حق، خطر بدرفتاری را افزایش می‌دهد (Harris et al., 2018).

در پرونده *Bouyid v. Belgium* نیز دیوان مقرر کرد که هرگونه خشونت فیزیکی غیرضروری علیه فرد تحت کنترل دولت، حتی بدون ایجاد صدمات شدید، اصولاً ناقض ماده ۳ است. این رأی اصل «تحمیل صفر» در برابر بدرفتاری مأموران دولتی را تثبیت کرد (Harris et al., 2018).

دیوان در پرونده *El-Masri v. the former Yugoslav Republic of Macedonia* نیز اعلام کرد که خودداری از انجام تحقیقات مؤثر درباره ادعاهای شکنجه، نقض مستقل ماده ۳ محسوب می‌شود و تحقیقات مؤثر یکی از ارکان اساسی پیشگیری از شکنجه است (Harris et al., 2018). همچنین در پرونده *Gäfgen v. Germany* تأکید کرد که حتی تهدید به شکنجه برای نجات جان یک قربانی نیز با ماده ۳ ناسازگار است و هیچ ضرورت امنیتی نمی‌تواند این ممنوعیت را توجیه کند (Harris et al., 2018).

علاوه بر این آرای شاخص، دیوان بر لزوم ثبت دقیق بازداشت‌ها، دسترسی به خدمات پزشکی مستقل، نظارت بر اماکن سلب آزادی، انجام تحقیقات بی‌طرفانه و حمایت از افراد آسیب‌پذیر تأکید کرده است. بدین ترتیب، مفهوم پیشگیری در رویه دیوان تنها به منع شکنجه فیزیکی محدود نبوده و تمامی تدابیری را که احتمال وقوع رفتارهای غیرانسانی یا تحقیرآمیز را کاهش می‌دهند، در بر می‌گیرد (Mowbray, 2004). در نتیجه، نظریه تعهدات مثبت ذیل ماده ۳ دولت‌ها را ملزم می‌کند علاوه بر خودداری از ارتکاب شکنجه، از وقوع آن توسط اشخاص ثالث نیز جلوگیری کرده، تحقیقات مؤثر انجام دهند، مرتکبان را مجازات کنند و سازوکارهای لازم برای جلوگیری از تکرار این رفتارها را فراهم

آورند. این رویکرد، همسو با نظریه «وظیفه مراقبت مقتضی» در حقوق بین‌الملل، بیانگر همگرایی تدریجی نظام‌های جهانی و منطقه‌ای حقوق بشر است.

در مجموع، رویه دیوان اروپایی حقوق بشر نشان می‌دهد که مفهوم پیشگیری از شکنجه از یک ممنوعیت صرف قانونی به نظامی جامع مبتنی بر تضمین‌های دادرسی، نظارت مؤثر، تحقیقات مستقل و پاسخگویی نهادی تحول یافته و امروزه یکی از مهم‌ترین مبانی تفسیر تعهدات مثبت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل حقوق بشر به شمار می‌رود.

تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در رویه دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر

دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر از پیشگامان توسعه مفهوم تعهدات مثبت دولت‌ها در حقوق بین‌الملل حقوق بشر است. این دیوان با تفسیر موسع مواد ۱ و ۵ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و کنوانسیون بین‌آمریکایی پیشگیری و مجازات شکنجه، مفهوم پیشگیری را از یک تعهد صرفاً سلبی به مجموعه‌ای از وظایف فعال دولت‌ها شامل پیشگیری، تحقیق، مجازات و جبران خسارت گسترش داده است.

مبنای این تحول در رأی Velásquez Rodríguez v. Honduras شکل گرفت. اگرچه موضوع پرونده ناپدیدسازی قهری بود، دیوان اعلام کرد که دولت‌ها علاوه بر احترام به حقوق بشر، موظف به تضمین آن نیز هستند. این تعهد، اتخاذ اقدامات معقول برای پیشگیری از نقض، انجام تحقیقات مؤثر، شناسایی و مجازات مسئولان و جبران خسارت قربانیان را در بر می‌گیرد (Pasqualucci, 2013). این رأی، پایه نظری تعهدات مثبت در نظام بین‌آمریکایی محسوب می‌شود.

در پرونده Cantoral-Benavides v. Peru، دیوان اعلام کرد که ممنوعیت شکنجه علاوه بر صدمات جسمی، شکنجه و رنج شدید روانی را نیز شامل می‌شود و دولت‌ها باید شرایط بازداشت را به گونه‌ای سامان دهند که کرامت انسانی افراد حفظ شود (Pasqualucci, 2013). در پرونده Tibi v. Ecuador نیز دیوان دسترسی فوری به وکیل، خدمات پزشکی مستقل، اطلاع‌رسانی درباره حقوق بازداشت‌شدگان و نظارت قضایی بر بازداشت را از مهم‌ترین ابزارهای پیشگیری از شکنجه دانست و بر نقش تضمین‌های دادرسی در حمایت از افراد محروم از آزادی تأکید کرد (Pasqualucci, 2013).

همچنین، در پرونده Maritza Urrutia v. Guatemala، دیوان تصریح کرد که تهدید، ایجاد ترس شدید و فشارهای روانی نیز در صورت ایجاد رنج شدید می‌توانند مصداق شکنجه باشند. این رأی بر ضرورت حمایت هم‌زمان از تمامیت جسمی و روانی اشخاص و جلوگیری از همه‌اشکال خشونت سازمان‌یافته تأکید دارد (Pasqualucci, 2013).

یکی از ویژگی‌های مهم رویه دیوان، توسعه اصل «مراقبت مقتضی» است. بر این اساس، حتی اگر شکنجه مستقیماً توسط مأموران دولت انجام نشود، دولت در صورت آگاهی از خطر و کوتاهی در پیشگیری، حمایت از قربانی، تحقیق یا مجازات مرتکبان، مسئولیت بین‌المللی خواهد داشت (Pasqualucci, 2013). همچنین، دیوان تحقیقات فوری، مستقل و بی‌طرفانه را از مهم‌ترین ابزارهای پیشگیری دانسته و تأکید کرده است که تأخیر یا قصور در تحقیق، زمینه تکرار شکنجه و گسترش مصونیت از مجازات را فراهم می‌کند (Pasqualucci, 2013).

از منظر جبران خسارت نیز، دیوان رویکردی فراتر از پرداخت غرامت اتخاذ کرده و دولت‌ها را به اصلاح قوانین، آموزش مأموران، توان‌بخشی قربانیان، عذرخواهی رسمی و تضمین عدم تکرار ملزم ساخته است؛ رویکردی که جبران خسارت را به ابزاری برای پیشگیری از نقض‌های آینده تبدیل کرده است (Medina Quiroga, 2005).

در مجموع، رویه دیوان بین‌آمریکایی حقوق بشر نشان می‌دهد که پیشگیری از شکنجه بر سه محور اصلی استوار است: تعهد به تضمین حقوق بشر، اصل مراقبت مقتضی و اصلاح ساختارهای نهادی برای جلوگیری از تکرار نقض‌ها. از این‌رو، این دیوان سهمی اساسی در توسعه مفهوم تعهدات مثبت دولت‌ها داشته و یکی از مهم‌ترین منابع الهام‌بخش تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه در حقوق بین‌الملل معاصر به شمار می‌رود.

نقش مکمل دیوان کیفری بین‌المللی در پیشگیری از شکنجه

دیوان کیفری بین‌المللی، برخلاف کمیته منع شکنجه، زیرکمیته پیشگیری یا دادگاه‌های منطقه‌ای حقوق بشر، مأموریت مستقیمی در زمینه نظارت بر اجرای تعهدات دولت‌ها یا پیشگیری از شکنجه ندارد. با این حال، این دیوان از طریق مبارزه با بی‌کیفری، تقویت پاسخگویی کیفری و اعمال مسئولیت فردی مرتکبان، نقش مکمل مهمی در نظام بین‌المللی پیشگیری از شکنجه ایفا می‌کند. دیپاچه اساسنامه رم نیز بر ضرورت پایان دادن به مصونیت مرتکبان شدیدترین جنایات بین‌المللی تأکید دارد.

بر اساس اساسنامه رم، شکنجه در شرایط خاص می‌تواند به‌عنوان جنایت علیه بشریت یا جنایت جنگی مورد تعقیب قرار گیرد. ماده ۷، شکنجه را در صورت ارتکاب در چارچوب حمله گسترده یا سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی، از مصادیق جنایت علیه بشریت می‌داند و ماده ۸ نیز آن را در مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیربین‌المللی به‌عنوان جنایت جنگی شناسایی می‌کند (Schabas, 2020). بدین ترتیب، دیوان جایگاه شکنجه را از یک نقض صرف حقوق بشر به یکی از شدیدترین جنایات بین‌المللی ارتقا داده است.

نقش پیشگیرانه دیوان را می‌توان در پرتو اصل بازدارندگی تحلیل کرد. هرچند میزان اثر عملی بازدارندگی در حقوق کیفری بین‌المللی محل بحث است، اما وجود امکان تعقیب کیفری مقامات سیاسی، نظامی و امنیتی این پیام را منتقل می‌کند که ارتکاب شکنجه، حتی در سطوح عالی قدرت، می‌تواند با مسئولیت کیفری فردی همراه باشد. همین احتمال تعقیب می‌تواند در کاهش ارتکاب یا تکرار شکنجه نقش بازدارنده داشته باشد (Schabas, 2020).

اصل تکمیلی بودن، که در ماده ۱۷ اساسنامه رم پیش‌بینی شده، نیز اهمیت پیشگیرانه دارد. مطابق این اصل، مسئولیت اصلی تحقیق و تعقیب مرتکبان جنایات بین‌المللی بر عهده دولت‌ها است و دیوان تنها زمانی مداخله می‌کند که دولت صلاحیت‌دار نخواهد یا نتواند به‌طور واقعی اقدام کند (Schabas, 2020). این سازوکار دولت‌ها را به تقویت نظام کیفری داخلی، اصلاح قوانین و کاهش مصونیت از مجازات تشویق می‌کند.

همچنین، ماده ۲۸ اساسنامه رم با شناسایی مسئولیت فرماندهی، دامنه مسئولیت را از مرتکبان مستقیم فراتر می‌برد. بر این اساس، فرماندهان نظامی و مقامات مافوق در صورتی که از ارتکاب جنایات توسط نیروهای تحت امر خود آگاه بوده یا باید آگاه می‌بودند و با وجود توانایی از جلوگیری یا مجازات مرتکبان خودداری کرده باشند، ممکن است مسئول شناخته شوند (Schabas, 2020). این قاعده، پیشگیری از شکنجه را به بخشی از وظایف حقوقی مقامات عالی‌رتبه تبدیل می‌کند.

در رویه دیوان، اعمالی مانند شکنجه، رفتار غیرانسانی و آزار شدید در پرونده‌های مرتبط با جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی، از جمله در وضعیت‌های مربوط به جمهوری دموکراتیک کنگو، اوگاندا، دارفور و لیبی، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. این رویه نشان می‌دهد که دیوان، شکنجه را غالباً در چارچوب الگوهای سازمان‌یافته نقض حقوق بشر تحلیل می‌کند، نه صرفاً به‌عنوان رفتاری منفرد (Schabas, 2020).

با این حال، نقش دیوان در پیشگیری از شکنجه با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. صلاحیت دیوان به شدیدترین جنایات بین‌المللی محدود است؛ بسیاری از موارد شکنجه خارج از چارچوب جنایت علیه بشریت یا جنایت جنگی در صلاحیت آن قرار نمی‌گیرند؛ و اجرای مؤثر صلاحیت دیوان نیز به همکاری دولت‌ها وابسته است (Cassese et al., 2013).

با وجود این محدودیت‌ها، اهمیت دیوان را نباید صرفاً در تعداد پرونده‌ها سنجید. وجود یک مرجع دائمی کیفری بین‌المللی که امکان تعقیب مقامات عالی‌رتبه را فراهم می‌سازد، به تقویت فرهنگ پاسخگویی و کاهش مصونیت از مجازات کمک می‌کند. از این منظر، دیوان کیفری بین‌المللی آخرین حلقه زنجیره پیشگیری را تشکیل می‌دهد: درحالی‌که نهادهای حقوق بشری بر اصلاح ساختارها و توسعه تعهدات مثبت دولت‌ها تمرکز دارند، دیوان از طریق تهدید به مسئولیت کیفری فردی، جنبه کیفری پیشگیری را تقویت می‌کند.

در مجموع، دیوان کیفری بین‌المللی نهادی تخصصی در حوزه منع شکنجه نیست، اما با جرم‌انگاری شکنجه در قالب جنایات بین‌المللی، اجرای اصل تکمیلی بودن، توسعه مسئولیت فرماندهی و مقابله با بی‌کیفری، نقش مهمی در تکمیل نظام جهانی پیشگیری از شکنجه ایفا می‌کند. بنابراین، جایگاه این دیوان باید به‌عنوان مکمل نظام تعهدات مثبت دولت‌ها و در کنار سایر سازوکارهای بین‌المللی حمایت از کرامت انسانی ارزیابی شود.

تحلیل تطبیقی و انتقادی تحول مفهوم پیشگیری از شکنجه

بررسی رویه نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که مفهوم پیشگیری از شکنجه طی چهار دهه گذشته از یک تعهد صرفاً سلبی به نظامی مبتنی بر تعهدات مثبت دولت‌ها تحول یافته است. تجربه اجرای اسناد بین‌المللی آشکار ساخت که جرم‌انگاری شکنجه و مجازات مرتکبان، به‌تنهایی برای جلوگیری از استمرار این پدیده کافی نیست؛ ازاین‌رو، نهادهای بین‌المللی با توسعه تعهدات مثبت، دولت‌ها را به اتخاذ تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و اجرایی برای پیشگیری از وقوع شکنجه ملزم کرده‌اند (Khaleghi, 2023; Ranjbarian, 2005).

از منظر تطبیقی، میان نهادهای مورد بررسی نوعی تقسیم کار مشاهده می‌شود. کمیته منع شکنجه با تفسیر موسع کنوانسیون، مبانی حقوقی تعهدات مثبت را تبیین کرده است؛ زیرکمیته پیشگیری این مبانی را از طریق بازدیدهای میدانی، ارزیابی ریسک و تقویت سازوکارهای ملی پیشگیری به مرحله اجرا رسانده است؛ دیوان‌های اروپایی و بین‌آمریکایی حقوق بشر نیز با توسعه رویه قضایی، بر تضمین‌های دادرسی، تحقیقات مؤثر، اصل مراقبت مقتضی و تعهد به تضمین حقوق بشر تأکید کرده‌اند. در مقابل، دیوان کیفری بین‌المللی از طریق مقابله با بی‌کیفری و اعمال مسئولیت کیفری فردی، نقش مکملی در نظام پیشگیری ایفا می‌کند (Mowbray, 2004; Nowak & McArthur, 2008; Pasqualucci, 2013; Schabas, 2020).

مقایسه این رویه‌ها نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل از رویکرد واکنشی پس از وقوع شکنجه به سمت رویکردی پیش‌دستانه و مبتنی بر مدیریت خطر حرکت کرده است. در این الگو، پیشگیری تنها به ممنوعیت قانونی شکنجه محدود نیست، بلکه مستلزم اصلاح ساختارهای اداری و قضایی، نظارت مؤثر بر اماکن سلب آزادی، تضمین حقوق بازداشت‌شدگان، آموزش مأموران و ایجاد سازوکارهای پاسخگویی است. با وجود این تحول، همچنان میان توسعه هنجاری و اجرای عملی تعهدات مثبت فاصله قابل توجهی وجود دارد. ضعف استقلال نهادهای نظارتی و قضایی، کمبود منابع، ازدحام مراکز نگهداری و فرهنگ مصونیت از مجازات از مهم‌ترین موانع اجرای مؤثر استانداردهای بین‌المللی به شمار می‌روند. همچنین، هرچند بسیاری از اسناد تفسیری کمیته منع شکنجه و زیرکمیته پیشگیری الزام‌آور نیستند، اما در عمل نقش مهمی

در شکل گیری رویه دولت ها و اصلاح قوانین داخلی ایفا کرده اند که بیانگر اهمیت روزافزون حقوق نرم در توسعه حقوق بین الملل منع شکنجه است (Rodley & Pollard, 2009).

از سوی دیگر، تحول شیوه های نقض حقوق بشر، از جمله بازداشتگاه های غیررسمی، عملیات ضد تروریستی و مراکز نگهداری مهاجران، نشان می دهد که راهبردهای پیشگیری نیز باید متناسب با این تحولات توسعه یابد. از این منظر، پیشگیری دیگر صرفاً به کنترل اماکن سنتی سلب آزادی محدود نیست، بلکه مستلزم حکمرانی پیشگیرانه، مدیریت مستمر خطر و تقویت فرهنگ پاسخگویی در تمامی نهادهای عمومی است. در مجموع، مهم ترین دستاورد رویه نهادهای بین المللی، تغییر ماهیت تعهد دولت ها از «تعهد به خودداری» به «تعهد به اقدام» است. بر این اساس، مسئولیت بین المللی دولت تنها در صورت ارتکاب مستقیم شکنجه تحقق نمی یابد، بلکه قصور در ایجاد سازوکارهای مؤثر پیشگیری، انجام تحقیقات مستقل، نظارت بر اماکن سلب آزادی و اجرای توصیه های نهادهای بین المللی نیز می تواند موجب مسئولیت دولت شود. این تحول، پیشگیری را به هسته اصلی نظام بین المللی منع شکنجه تبدیل کرده و بیانگر گذار حقوق بین الملل از واکنش پس از نقض به مدیریت پیشگیرانه خطر است.

نتیجه گیری

ممنوعیت شکنجه از بنیادی ترین قواعد حقوق بین الملل حقوق بشر و از مصادیق قواعد آمره حقوق بین الملل است که هیچ گونه استثنایی بر آن پذیرفته نیست. با این حال، یافته های این پژوهش نشان می دهد که صرف شناسایی این ممنوعیت و جرم انگاری شکنجه، تضمین کننده پیشگیری مؤثر از وقوع آن نیست. تجربه عملی دولت ها و رویه نهادهای بین المللی بیانگر آن است که استمرار شکنجه بیش از آنکه ناشی از خلأ هنجاری باشد، نتیجه ضعف سازوکارهای اجرایی، ناکارآمدی نظارت، فقدان پاسخگویی و تداوم فرهنگ مصونیت از مجازات است.

بررسی اسناد بین المللی و رویه نهادهای تخصصی نشان داد که مفهوم پیشگیری از شکنجه در دهه های اخیر دستخوش تحولی اساسی شده و از یک تعهد صرفاً سلبی به نظامی مبتنی بر تعهدات مثبت دولت ها تبدیل شده است. در این چارچوب، دولت ها افزون بر خودداری از ارتکاب شکنجه، مکلف اند با اتخاذ تدابیر تقنینی، اداری، قضایی و آموزشی، زمینه های وقوع آن را از میان بردارند. رویه کمیته منع شکنجه، زیر کمیته پیشگیری، دیوان اروپایی حقوق بشر، دیوان بین آمریکایی حقوق بشر و دیوان کیفری بین المللی، هر یک از منظرهای متفاوت، در تبیین و تقویت این رویکرد نقش داشته اند و در مجموع استاندارد واحد مبتنی بر پیشگیری ساختاری، نظارت مؤثر و پاسخگویی را شکل داده اند.

نتایج پژوهش همچنین فرضیه اصلی تحقیق را تأیید می کند؛ بدین معنا که تحول رویه نهادهای بین المللی موجب گذار از مفهوم سنتی «منع شکنجه» به نظامی مبتنی بر تعهدات مثبت و پیشگیری ساختاری شده است. در این رویکرد، مسئولیت دولت تنها در صورت ارتکاب مستقیم شکنجه محقق نمی شود، بلکه قصور در ایجاد سازوکارهای پیشگیرانه، انجام تحقیقات مستقل، نظارت بر اماکن سلب آزادی، تضمین حقوق بازداشت شدگان و اجرای مؤثر توصیه های نهادهای بین المللی نیز می تواند موجب مسئولیت بین المللی دولت باشد.

با وجود این تحول هنجاری، بررسی عملکرد دولت ها نشان می دهد که همچنان فاصله قابل توجهی میان استانداردهای بین المللی و اجرای عملی آن ها وجود دارد. ضعف استقلال نهادهای قضایی و نظارتی، کمبود منابع، تراکم مراکز نگهداری، آموزش ناکافی مأموران و استمرار مصونیت از مجازات، از مهم ترین موانع تحقق پیشگیری مؤثر به شمار می روند. افزون بر این، ظهور چالش های جدید، از جمله بازداشتگاه های غیررسمی، مراکز نگهداری مهاجران و اقدامات امنیتی مرتبط با مبارزه با تروریسم، ضرورت بازنگری مستمر در سازوکارهای پیشگیرانه را بیش از پیش آشکار ساخته است.

بر این اساس، تقویت استقلال و اختیارات سازوکارهای ملی پیشگیری، اجرای مؤثر توصیه‌های نهادهای بین‌المللی، ارتقای نظارت قضایی بر بازداشت‌ها، آموزش مستمر مأموران، استفاده از فناوری‌های نوین در مستندسازی فرایندهای بازداشت و بازجویی و گسترش همکاری میان نهادهای ملی و بین‌المللی، از مهم‌ترین راهکارهای افزایش کارآمدی نظام پیشگیری از شکنجه به شمار می‌روند.

در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین تحول حقوق بین‌الملل معاصر در حوزه منع شکنجه، تغییر ماهیت تعهد دولت‌ها از «تعهد به خودداری» به «تعهد به اقدام» است. امروزه پیشگیری از شکنجه تنها در جرم‌انگاری و مجازات مرتکبان خلاصه نمی‌شود، بلکه مستلزم ایجاد نظامی جامع از نظارت، پاسخگویی، اصلاح ساختارها و تضمین کرامت انسانی است. از این رو، آینده نظام بین‌المللی منع شکنجه بیش از هر چیز به اجرای مؤثر تعهدات پیشگیرانه و تقویت نهادهای مسئول در سطح ملی و بین‌المللی وابسته خواهد بود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The prohibition of torture constitutes one of the most fundamental norms of contemporary international human rights law and is widely recognized as a peremptory norm of international law from which no derogation is permitted. Its absolute character means that no exceptional circumstance, including armed conflict, public emergency, political instability, counterterrorism operations, threats to national security, or superior orders, can justify torture or other cruel, inhuman, or degrading treatment or punishment. This normative status has been reinforced through international human rights instruments, judicial practice, and scholarly doctrine, all of which emphasize the special position of the prohibition of torture within the international legal order (Harris et al., 2018; Nowak & McArthur, 2008; Rodley & Pollard, 2009; Ziaei Bigdeli, 2022). Nevertheless, the persistence of torture in detention facilities, interrogation settings, prisons, migration centers, and other places of deprivation of liberty demonstrates that the formal recognition of an absolute prohibition is not, by itself, sufficient to prevent its occurrence. The endurance of torture is frequently linked to institutional weaknesses, ineffective monitoring, inadequate procedural safeguards, deficiencies in criminal investigations, insufficient training of officials, lack of judicial independence, and entrenched cultures of impunity (Association for the Prevention of, 2010; Burgers & Danelius, 1988). Against this background, the central objective of this study is to explain how the concept of torture prevention has evolved from a predominantly negative obligation requiring states merely to refrain from inflicting torture into a comprehensive framework of positive obligations requiring states to adopt legislative, administrative, judicial, institutional, and educational measures designed to prevent torture before it occurs. The study adopts a descriptive-analytical method and examines the normative development of torture prevention through international legal instruments, treaty-body practice, regional human rights jurisprudence, and the complementary role of international criminal law, with particular attention to the Committee against Torture, the Subcommittee on Prevention of Torture, the European Court of Human Rights, the Inter-American Court of Human Rights, and the International Criminal Court.

The conceptual foundation of this transformation lies in the changing understanding of state responsibility for torture. Earlier approaches were largely centered on negative obligations and assumed that compliance with the prohibition of torture required the state and its agents simply to abstain from directly committing prohibited acts. This understanding reflected a more classical conception of international responsibility in which state liability was closely linked to conduct attributable to public authorities, while failures of supervision, weak detention safeguards, ineffective investigations, and omissions relating to acts committed by private actors received comparatively less attention (Bigzadeh, 2019; Nowak & McArthur, 2008; Rodley & Pollard, 2009). Over time, however, this narrow model proved inadequate. The recognition of the prohibition of torture as a *jus cogens* norm and as an obligation of concern to the international community strengthened the argument that states must do more than refrain from direct abuse. The normative implications of this status include the invalidity of conflicting legal arrangements, the non-derogable character of the prohibition, the expansion of duties to investigate and prosecute, and the reinforcement of universal and collective interests in combating torture (Cassese et al., 2013; Rezaei, 2021; Ziaei Bigdeli, 2022). This evolution also reflects the close relationship between peremptory norms and obligations *erga omnes* or *erga omnes partes*, particularly where fundamental human rights are concerned. Although these concepts are legally distinct, together they support the proposition that torture is not merely a bilateral concern between a victim and a state but a violation implicating the broader international legal order. Consequently, the prevention of torture increasingly came to be understood as requiring active state conduct: criminalization, institutional reform, effective remedies, procedural guarantees, oversight mechanisms, victim protection, and measures aimed at preventing recurrence. The emergence of positive obligations therefore represents not an abandonment of the traditional prohibition, but an expansion of its practical meaning and legal consequences.

The adoption of the Convention against Torture in 1984 marked a decisive stage in this transformation by converting prevention from a general principle into a structured set of binding legal duties. The Convention requires states not only to prohibit torture but also to adopt effective legislative, administrative, judicial, and other measures designed to prevent it, thereby institutionalizing the concept of positive obligations within treaty law (Burgers & Danelius, 1988; Nowak & McArthur, 2008). Its preventive framework encompasses the criminalization of torture, the establishment of jurisdiction over offenders, the implementation of the principle of prosecution or extradition, the training of law-enforcement personnel and other officials, regular review of interrogation and detention practices, prompt and impartial investigation of allegations, protection of complainants, access to redress and rehabilitation, and the exclusion of evidence obtained through torture. The prohibition of *refoulement* further extends the preventive function of the Convention beyond a state's territorial boundaries by preventing removal where substantial grounds exist for believing that an individual would face a risk of torture (Nowak & McArthur, 2008). This treaty-based approach was significantly strengthened by the adoption of the Optional Protocol to the Convention against Torture in 2002, which shifted international prevention further toward institutional monitoring and risk management. The Optional Protocol created a dual system composed of the Subcommittee on Prevention of Torture at the international level and National Preventive Mechanisms at the domestic level, both of which are designed to conduct regular visits to places of deprivation of liberty, identify structural risks, engage confidentially with detainees, and formulate recommendations for legal and administrative reform (Association for the Prevention of, 2010; Murray et al., 2011). This model is distinctive because it does not rely solely on post-violation adjudication;

instead, it seeks to reduce opportunities for abuse through continuous scrutiny, institutional transparency, professional training, and preventive dialogue with state authorities. In this respect, the treaty system transformed prevention into an ongoing and evaluable process rather than a purely reactive response to completed violations.

The development of positive obligations has been further deepened through the practice of international and regional institutions. The Committee against Torture has played a central interpretive role by construing the obligation to prevent broadly and by insisting that effective implementation requires comprehensive safeguards across the entire system of detention, investigation, prosecution, and redress (Evans, 2020; Nowak & McArthur, 2008). Its approach emphasizes the importance of immediate access to legal counsel and medical assistance, accurate registration of detention, effective judicial supervision, independent monitoring, professional training, prompt investigation of complaints, and accountability for perpetrators. The Subcommittee on Prevention of Torture has complemented this jurisprudential development by operationalizing prevention through field visits, institutional assessments, and guidance for National Preventive Mechanisms, thereby shifting attention from individual incidents to structural conditions such as prison overcrowding, inadequate health care, poor recordkeeping, restricted access to lawyers, and weak oversight systems (Murray et al., 2011). The European Court of Human Rights has also substantially expanded positive obligations under the prohibition of torture and ill-treatment by requiring states to protect individuals against foreseeable risks, conduct effective investigations, provide procedural safeguards, and prevent abuse by both public officials and, in appropriate circumstances, private actors (Harris et al., 2018; Mowbray, 2004). Similarly, the Inter-American Court of Human Rights has developed a robust doctrine of due diligence, linking the duty to respect rights with the obligation to guarantee them through prevention, investigation, punishment, reparation, and institutional reform (Medina Quiroga, 2005; Pasqualucci, 2013). Across these systems, prevention is therefore no longer understood as a narrow prohibition against direct state violence; it has become a broader obligation to organize state institutions in a manner capable of reducing risk, responding effectively to allegations, protecting vulnerable persons, and dismantling conditions that facilitate torture.

A comparative assessment of these institutions reveals both functional differentiation and normative convergence. The Committee against Torture primarily elaborates the legal content of state obligations through treaty interpretation, reporting procedures, and individual communications; the Subcommittee on Prevention of Torture concentrates on institutional risk reduction through visits, technical recommendations, and cooperation with National Preventive Mechanisms; the European and Inter-American human rights courts develop binding jurisprudential standards concerning procedural safeguards, effective investigations, due diligence, victim protection, and remedies; and the International Criminal Court contributes from a different angle by reinforcing individual criminal accountability for torture when it constitutes a crime against humanity or a war crime (Mowbray, 2004; Nowak & McArthur, 2008; Pasqualucci, 2013; Schabas, 2020). The International Criminal Court does not exercise a general supervisory mandate over detention systems or state compliance with human rights treaties, but its contribution to prevention lies in deterrence, complementarity, command responsibility, and the reduction of impunity for serious international crimes involving torture (Cassese et al., 2013; Schabas, 2020). At the same time, significant implementation gaps remain. Weak judicial independence, inadequate resources, institutional dependency of monitoring bodies, overcrowded detention facilities, deficient legal safeguards, ineffective complaint systems, and persistent impunity continue to undermine the practical

effectiveness of positive obligations (Khaleghi, 2023; Ranjbarian, 2005; Rodley & Pollard, 2009). Moreover, emerging contexts such as unofficial detention sites, counterterrorism operations, migration detention, transnational security cooperation, and technologically mediated forms of surveillance and coercion require preventive frameworks to evolve beyond traditional prison monitoring. These developments indicate that the contemporary model of torture prevention is increasingly based on anticipatory governance, continuous risk assessment, institutional accountability, and the integration of legal, administrative, judicial, and professional safeguards across multiple sectors of state activity.

In conclusion, the principal transformation in contemporary international law concerning torture is the transition from an obligation merely to abstain from prohibited conduct toward a broader obligation to act affirmatively to prevent torture. The findings demonstrate that the effective protection of human dignity requires much more than criminal prohibition and punishment after the fact. It requires legal frameworks capable of closing institutional gaps, independent monitoring of all places of deprivation of liberty, meaningful access to lawyers and medical professionals, effective and impartial investigations, accountability for public officials and other perpetrators, victim protection and rehabilitation, regular training of personnel, and continuous review of detention and interrogation practices. The evolution of international treaty law and institutional practice has therefore redefined state responsibility by recognizing that omissions may be as legally significant as direct acts where authorities fail to address foreseeable risks, ignore allegations, tolerate impunity, or neglect structural conditions that enable abuse. Although the normative architecture of prevention has become increasingly sophisticated, its success remains dependent on domestic implementation, institutional independence, adequate resources, judicial effectiveness, transparency, and sustained political commitment. The future development of the international system of torture prevention will consequently depend not only on maintaining the absolute legal prohibition but also on strengthening preventive institutions, improving implementation mechanisms, expanding oversight to new contexts of deprivation of liberty, and embedding a culture of accountability throughout national legal and administrative systems. In this sense, the contemporary international law of torture is increasingly defined by a structural and preventive model in which the ultimate measure of compliance is not simply whether states refrain from torture, but whether they have established a legal and institutional environment in which torture is effectively prevented from occurring.

References

- Akhoundi, M. (2021). *Criminal Procedure*. Ministry of Culture and Islamic Guidance.
- Association for the Prevention of, T. (2010). *The Optional Protocol to the UN Convention against Torture: Implementation Manual* (Revised ed.). APT.
- Bigzadeh, E. (2019). *Public International Law* (Vol. 2). Ganj-e Danesh.
- Burgers, J. H., & Danelius, H. (1988). *The United Nations Convention against Torture: A Handbook on the Convention against Torture*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Cassese, A., Gaeta, P., & Jones, J. R. W. D. (2013). *Cassese's International Criminal Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Evans, M. (2020). *International Human Rights Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Harris, D., O'Boyle, M., Bates, E., & Buckley, C. (2018). *Law of the European Convention on Human Rights* (4th ed.). Oxford University Press.
- Khaleghi, A. (2023). *Criminal Procedure* (New edition ed., Vol. 1). Shahr-e Danesh.
- Medina Quiroga, C. (2005). *The Battle of Human Rights: Gross, Systematic Violations and the Inter-American System*. Martinus Nijhoff Publishers.
- Mirmohammad Sadeghi, H. (2022). *International Criminal Law*. Mizan.
- Mowbray, A. (2004). *The Development of Positive Obligations under the European Convention on Human Rights*. Hart Publishing.

- Murray, R., Steinerte, E., Evans, M., & Hallo de Wolf, A. (2011). *The Optional Protocol to the UN Convention against Torture*. Oxford University Press.
- Nowak, M., & McArthur, E. (2008). *The United Nations Convention against Torture: A Commentary*. Oxford University Press.
- Pasqualucci, J. M. (2013). *The Practice and Procedure of the Inter-American Court of Human Rights* (2nd ed.). Cambridge University Press.
- Ranjbarian, A. (2005). The Status of the Rule Prohibiting Torture in Contemporary International Law. *Private Law Studies*(70).
- Rezaei, E. (2021). Examining the Prohibition of Torture in International Law and Islamic Jurisprudence. *Biannual Journal of Jurisprudential and Doctrinal Findings*, 1(2).
- Rodley, N. S., & Pollard, M. (2009). *The Treatment of Prisoners under International Law* (3rd ed.). Oxford University Press.
- Schabas, W. A. (2020). *The International Criminal Court: A Commentary on the Rome Statute* (2nd ed.). Oxford University Press.
- Ziaei Bigdeli, M. R. (2022). *Public International Law*. Ganj-e Danesh.